

## تأثیر بیهوشی و اغما بر روابط حقوقی مغمی علیه

دکتر محمد مهدی الشریف

دانشیار گروه حقوق، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

(نویسنده مسئول) دکتر مریم بلندی برزکی

عضو هیأت علمی دانشگاه کاشان

Bolandi290@yahoo.com

### چکیده

هر چند وقوع بیهوشی و اغما شخص مغمی علیه را با مسائل متعدد حقوقی مواجه می سازد؛ اما قانون مدنی در خصوص اغما تنها به یک مساله اشاره نموده و مسائل متعدد دیگری را بدون پاسخ گذاشته است. این وضعیت باعث گردیده اغلب نویسندگان حقوقی مسائل مربوط به اغما را با قیاس به احکام مربوط به حجر حل نمایند. هدف از نگارش این پژوهش تفکیک دقیق مقوله اغما از حجر و تعیین وضعیت اعمال حقوقی مغمی علیه است. بر پایه یافته‌های این مقاله که به روش توصیفی تحلیلی نگاشته شده است، علی‌رغم اینکه قانون از بطلان معاملات مجنون و بیهوش و مست در کنار یکدیگر سخن گفته اما واقعیت این است که بطلان معامله بیهوش از سنخ بطلان معاملات مست است که علی‌رغم داشتن اهلیت و عدم حجر به دلیل عدم تحقق قصد از شاء در زمان عقد، معامله اش محکوم به بطلان است نه معامله مجنون که عدم قصد از شاء وی ریشه در عدم اهلیت و حجر وی دارد. بر همین اساس نصب قیم برای مغمی علیه هر چند بیهوشی او به درازا بکشد نادرست است و تنها می توان همچون فرد عاجز برای وی از نهاد نصب امین استفاده نمود. انفساخ وکالت و سایر عقود اذنی در اثر اغمای طولانی مدت نیز ریشه در حجر مغمی علیه نداشته و از باب تقوم عقود اذنی به اذن است.

واژگان کلیدی: اغما، مغمی علیه، عقود اذنی، حجر، قصد انشا

## مقدمه:

در هر جامعه شهروندانی وجود دارند که به علل مختلف در معرض تضییع حقوق قرار دارند، این وضعیت در اکثر موارد به دلیل وجود نقص در این افراد است و منجر به ایجاد شرایط خاص این شهروندان می شود، که به لحاظ آن نمی توانند مثل بیشتر مردم از حقوق خود دفاع نمایند؛ به همین لحاظ در قوانین نظام های حقوقی مختلف دنیا، برای این اقشار، قوانین حمایتی وضع شده است؛ حقوق موضوعه کشور ما نیز در این زمینه اصول و قواعد مختلفی را در حمایت از این افراد وضع نموده است. در یک دسته بندی کلی می توان دو دسته از افراد را مورد حمایت قانون گذار نظام حقوقی ایران دانست، دسته اول محجورین و دسته دوم افراد غیر محجوری که به دلایل دیگری غیر از حجر، قانونگذار آنها را مورد حمایت قرار داده است. شخصی که اغما بر وی عارض می گردد یکی از اشخاصی است که به دلیل اخیر بایستی مورد حمایت مقنن قرار گیرد؛ اما با وجود حوادث متعدد جامعه امروزی و بروز اغما در این حوادث، قانونگذار ایران تنها در ماده ۱۹۵ قانون مدنی به ذکر وضعیت عقود در حال بیهوشی پرداخته و سایر مسائل مربوط به بیهوشی را بدون پاسخ گذاشته است و موضوع مغمی علیه و حقوق حمایتی وی حتی در قانون و کتب حقوقی نیز تا حدودی محجور مانده است.

حسب بررسی های نگارندگان در زمینه موضوع مورد پژوهش به طور کلی پژوهش هایی صورت گرفته است؛ حسن ره پیک و آرش ابراهیمی با مقاله «اثر کاهش سطح هوشیاری بر عقود اذنی» در مجله دیدگاه های حقوق قضایی، آرش ابراهیمی با مقاله ی اثر کاهش محتوای هوشیاری بر عقود اذنی در مجله فقه پزشکی، محمود حائری مهریزی و ولی الله نصیری رضی با مقاله ی «اثر اغما بر قرارداد وکالت در فقه و حقوق ایران» در مجله ی مطالعات فقه و حقوق اسلامی به طور کلی به موضوع پژوهش حاضر پرداخته اند؛ لیکن چنانچه از عناوین مقالات مذکور نیز پیداست، این مقالات بر تأثیر اغما بر عقود اذنی متمرکز بوده و سایر مسائل مرتبط با مغمی علیه را پوشش نمی دهند؛ تمایز مقاله حاضر با مقالات و نوشته های قبل در این است که علاوه بر بررسی مبنایی علت عدم صحت عقد مغمی علیه در زمان بیهوشی و اثراتی که بیهوشی بر عقود مبتنی بر اذن و عقود غیر اذنی دارد، موضوعات مبتلا به مغمی علیه پس از بیهوشی را نیز مورد کنکاش قرار می دهد.

بنابراین پرسش اصلی ما در این پژوهش این است که علت بطلان معاملات فرد بیهوش (مغمی علیه) در حقوق ما بر مبنای فقدان اهلیت استوار است یا فقدان قصد انشا؟ در این راستا بدو در بررسی ارتباط مقوله ی اغما با حجر، رابطه ی فقدان اهلیت و قصد انشا تبیین می شود، سپس تأثیر اغما بر اعمال حقوقی مغمی علیه با ذکر نظرات مختلف فقهی و حقوقی بیان می گردد.

اغما را در لغت به معنای از دست دادن حس و حرکت بر اثر پیداشامد و حادثه ای (حسینی، ۱۳۸۵: ۵۷)، و در اصطلاح حقوقی آن را به عارض شدن نوعی سستی غیر طبیعی در انسان بدون مصرف مواد بی حس کننده و مخدر که

قوای حسی را از عمل باز می‌دارد (انصاری و دیگران، ۱۳۸۸/۱: ۳۷۵) و فقدان حواس سراسری و نه موضعی تعریف کرده‌اند (طوسی، ۱۳۷۶/۱: ۴۹۵) اغما در اصطلاح پزشکی اختلال شدید فعالیت مغزی است که منجر به کاهش شدید سطح هوشیاری می‌گردد (گودرزی و کیانی، ۱۳۸۶: ۸۳)، به نحوی که بیمار نسبت به تحركات اطراف خود پاسخ مناسب نمی‌دهد (عسگری پور ونقی زاده، ۱۳۹۱: ۷۸) به تعبیر دیگر اغما حالتی است که با اختلال تنفسی و هوشیاری و حسی و حرکتی توأم است و ممکن است از چند دقیقه تا چند سال به طول انجامد. (گودرزی، کیانی، ۱۳۸۰: ۵۹) فرد مبتلا به اغما در اکثر موارد در حداکثر ظرف چند هفته بهبود یافته و هوشیاری بر می‌گردد؛ (سراجی، ۱۳۸۹: ۶۸؛ عسگری پور و نقی زاده، ۱۳۹۱: ۷۴)؛ اما طول این زمان بستگی به علت ایجاد کننده‌ی آن و شدت ضایعه مغزی وارده دارد؛ ممکن است فرد در مدتی بسیار کوتاه مجدداً هوشیاری خود را به دست آورد یا اینکه پس از مدتی بهبود نیافته و از اغما وارد مرحله‌ی زندگی نباتی شود.

هر چند عرف و علم پزشکی بین اغماء و بیهوشی تفاوت می‌نهد و اغماء را به نوع خاصی از بیهوشی اطلاق می‌کنند که ناشی از ضایعات مغزی است و بهبودی و بازگشت از آن خلاف عادت است و در مقابل بیهوشی (ارادی یا غیر ارادی) را به مواردی اطلاق می‌کنند که به هوش آمدن شخص، امری مورد انتظار و مطابق با جریان عادی امور است؛ لکن در اصطلاح فقه و حقوقی مفهوم و احکام حاکم بر بیهوش و مغمی علیه یکسان است. از لحاظ پزشکی جهت تمیز مرگ مغزی از اغما، باید بررسی شود که آیا عدم هوشیاری در فرد برگشت پذیر است یا خیر؟ اگر عدم هوشیاری در فرد برگشت پذیر و موقت باشد اغما تلقی می‌گردد و این عدم هوشیاری موقت ممکن است در اثر عوامل خاص مثل مسمومیت با تریاک یا مسمومیت دارویی نیز ایجاد شود (دیبایی، ۱۳۸۴: ۱۱۶)؛ اما اگر پس از بررسی معلوم شود که عدم هوشیاری دائمی و برگشت ناپذیر است مشخص می‌گردد که فرد دچار مرگ مغزی شده و این قطع دائمی می‌تواند به لحاظ مرگ سلولهای مغز باشد.

اغما گاه بر اساس بروز حوادث و وقایع پیش بینی نشده یا بیماری خاص در خصوص افراد حادث می‌گردد و گاه نیز جهت اعمال جراحی با اراده‌ی افراد صورت می‌پذیرد. بروز این مسئله سبب گردد که انسان به یک باره توانایی اداره نسبت به امور و مسائل حقوقی و مادی خویش را از دست بدهد؛ مراد ما از اغما در این پژوهش اعم از اغمای کوتاه مدت (قصیر) و بلندمدت (طویل) خواهد بود و در هر مورد که تفکیک میان آنها لازم باشد، به طور خاص به ذکر نوع اغما اشاره می‌گردد. حالت بیهوشی عمومی که موقتاً و کنترل شده در فرد ایجاد می‌شود نیز در بحث ما جای می‌گیرد چرا که ماهیت اغما به معنای مصطلح و بیهوشی عمومی یکسان می‌باشد؛ هر چند یکی ارادی و قابل پیش بینی است و دیگری غیر ارادی و غیر قابل پیش بینی.

چنانچه ذکر گردید، با وجود اینکه علم حقوق بایستی در خصوص تمامی وضعیت های خاص افراد تعیین تکلیف نماید؛ لیکن در حقوق ما در خصوص برخی از وضعیت های خاص انسانها (جنون، سفه، صغر، ناتوانی) طراحی و برنامه ریزی صورت گرفته است اما در مورد شخصی که دچار اغما می‌گردد (مغمی علیه) چارچوب های حمایت قانونگذار، مشخص نیست. آثار و پیامدهایی که با عارض شدن اغما و تداوم آن جراحی حاصل می‌شود، تعیین تکلیف

قراردادهای جایز مغمی علیه، نحوه ی حمایت های قانونی از مغمی علیه، تعیین تکلیف وظایفی که قانوناً بر عهده ی وی بوده از جمله مسائلی است که بایستی از نظر حقوقی مورد بررسی قرار گیرد. در این مقاله تلاش شده است پس از بررسی رابطه اغما و فقدان اهلیت، وضعیت اهلیت و جنبه های حمایتی از مغمی علیه، آثاری که بروز اغما بر روابط حقوقی فرد ایجاد می کند، مورد کنکاش قرار گیرد.

### ۱. رابطه فقدان قصد و فقدان اهلیت

قانون مدنی ایران در ماده ۱۹۵ به تبع از فقه امامیه عقد در حال بیهوشی را باطل می داند؛ هرچند تصور انجام معامله در خصوص فرد بیهوش و مغمی علیه غیرممکن به نظر می رسد؛ لکن این امر در قانون مدنی و کتب حقوق مدنی به شیوه سنتی ذکر گردیده و معامله ی در حال بیهوشی باطل قلمداد شده است. قانون مدنی صراحتاً علت بطلان معامله ی بیهوش را فقدان قصد انشا بیان می کند؛ هرچند در فقه برخی از فقها در مبحث شرایط متعاقدين علیرغم اینکه علت بطلان معامله هازل (شوخی کننده) را فقدان قصد نقل (قصد انشا) می دانند؛ سبب بطلان معاملات شخص بیهوش را فقدان عقل ذکر کرده اند (نراقی، ۱۴۱۵/۱۴: ۲۶۶؛ حلی، ۱۴۱۳/۳: ۶۱۲؛ طوسی، ۱۳۶۲/۲۲: ۲۶۵؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۵/۱: ۲۳۳؛ محقق سبزواری، ۱/بی تا، ۴۴۹؛ حسینی العاملی، ۴/بی تا، ۱۷۲).

مسئله ی حائز اهمیت آن است که در فقه آیا می توان از بطلان معامله ی بیهوش و فقدان قصد انشای وی حجر وی را استنتاج نمود؟ و آیا میان فقدان قصد انشا و حجر ملازمه وجود دارد یا خیر؟ با تدقیق در عبارات فقها مشخص می گردد که از نظر ایشان بین فقدان اصل قوه عاقله با فقدان عقل در حین معامله تفاوت وجود دارد؛ فقدان حکومت عقل در حین معامله موجب بطلان معامله است و بر این اساس معامله ی مجنون و مست و بیهوش باطل قلمداد می گردند اما فقدان قوه ی عقل موجب حجر و عدم اهلیت بوده و از این جهت است که وضعیت مجنون با مست و بیهوش تفاوت بنیادین دارد؛ چرا که مست و بیهوش فاقد قوه ی عاقله نیستند بلکه به نحو موقت و در اثر عروض عارض خاص، حکومت عقل آن ها زائل گردیده است و دیر یا زود با زوال این عارضه عقل مجدداً بر کرسی اقتدار خود برخواهد گشت؛ کما اینکه هیچ کدام از فقها در عدم حجر مست یا مغمی علیه اختلاف نظری ندارند.

به هر تقدیر قانون مدنی ایران به تبع برخی از فقها بطلان معاملات مست و بیهوش را فقدان قصد انشا دانسته و در باب شرایط اساسی معاملات با تفکیک شرط قصد و رضا از شرط اهلیت به طور کلی شبهه ی هر گونه ارتباطی میان بطلان معاملات مجنون و معاملات بیهوش را از ذهن زدوده است.

---

<sup>۱</sup> و منها العقل، فلا یصح بیع المجنون و لا المغمی علیه و لا السكران بلاخلاف

<sup>۲</sup> و کذا الکلام فی المغمی علیه و السكران غیرالممیز و غیرهم ممن هو فاقد العقل المعتدبه فی التکالیف الشرعیه و موضوعاتها الخاصه

فقها در بررسی شرایط متعاقدين بدو در يك بخش مستقل از شرطيت عقل و بلوغ سخن گفته و پس از آن در بخشی مجزا قصد ايجاد مضمون عنه — برای شخصی که توانایی انشای عقد را دارد — ذکر می نمایند که در این بخش عقد صوری، عقد هازل و عقد ساهی خارج می گردد؛ لیکن نحوه ی نگارش برخی از اساتید بزرگ حقوق این توهم را ايجاد می کند که ایشان از بطلان معاملات مغمی علیه، به الحاق مغمی علیه به مجنون از حیث عدم اهلیت رسیده و به بیان ایشان «شخص مست و بیهوش و کسی که در اثر به کار بردن مواد مخدر درک و تمییز خود را از دست داده، مانند مجنون است» (شهیدی، ۱۳۹۳: ۲۵۹) در صورتیکه بنظر می رسد هر چند در بطلان عقد صادر از سوی شخص بیهوش — به فرض صدور — به دلیل فقدان قصد انشا — چنانچه قانون مدنی گفته — و یا به دلیل فقدان عقل — چنانچه برخی از فقها گفته اند — تردیدی نیست ولی این امر ملازمه ای با محجور بودن شخص بیهوش ندارد؛ کما اینکه از بطلان معامله ی مست و خواب و هازل و امثالهم نیز راهی به عدم اهلیت ایشان نمی توان جست، کما اینکه ذکر بیهوش و مست در ردیف مجنون در کلام برخی از فقها و در ذیل شرط عقل + نمی توان مبنایی بر عدم اهلیت مغمی علیه با شد و به همین لحاظ هیچ کدام از فقها فتوا به عدم اهلیت مست و بیهوش نداده اند.

## ۲. نقش اغما در حجر

برخی از حقوقدانان با توجه به اینکه از نظر فقهی اغما از عوامل انفساخ عقود اذنی به شمار می رود، نظر به عدم اهلیت استیفاء مغمی علیه داده اند؛ بدین بیان که «جایز بودن قرارداد وکالت و از دست دادن اهلیت تصرف (استیفاء) در زمان بیهوشی می تواند دلیل نظر انفساخ وکالت باشد با این توضیح که با عارض شدن بیهوشی بر وکیل و فقدان اهلیت تصرف ولایت بر او ثابت می شود.» به گفته ایشان «هر چند بیهوشی از مصادیق حجر نیست با این حال آنچه موجب می شود که محجوریت موکل به انفساخ قرارداد وکالت منجر شود در بیهوشی نیز وجود دارد، چرا که شخص بیهوش اهلیت استیفاء خودش را از دست می دهد و وکیل تنها در اموری اختیار دارد که موکل دارای اهلیت است» (حائری مهریزی، نصیری رضی، ۱۳۹۰: ۸۲).

قانون مدنی در مواد ۲۱۱ و ۲۱۲ و با تفصیل بیشتری در موارد ۱۲۰۷ و ۱۲۱۴ محجورین را نام برده و قواعد مرتبط با آنها را ذکر کرده است و در هیچ از این مواد نامی از بیهوش و مغمی علیه برده نشده است. مجدداً مقنن در ماده ۱۲۱۸ قانون مدنی اشخاصی که برای ایشان قیم مشخص می گردد را احصا نموده و در آنجا نیز نامی از بیهوش و مغمی علیه برده نشده است. ممکن است ادعا شود که هر چند قانون مدنی نسبت به حجر مغمی علیه ساکت است؛ با استناد به حکم اصل ۱۶۷ قانون اساسی قاضی مکلف است در موارد سکوت، نقص و ابهام به منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر مراجعه نماید و بر این اساس می توان اغما را از اسباب حجر قلمداد نمود؛ صرف نظر از درستی نحوه ی استدلال، مراجعه به کلام فقها نشان می دهد که هیچ فقیهی اغما را در زمره ی اسباب حجر قلمداد نکرده است.

تحلیل ماهیت حجر به خوبی نشان می دهد که با وجود این که امکان دارد اغما مدت زمان زیادی به طول بینجامد و در طول این مدت نیز به اموال مغمی علیه ضرر وارد شود؛ لیکن فقها بحث حجر را در خصوص مغمی علیه

مطرح نکرده اند؛ چرا که در بیان فقها محجور به فردی گفته می شود که به جهتی از جهات ممنوع از تصرف در مال خویش گردد (موسوی خمینی، ۱۳۹۲/۲: ۱۲) و قانونگذار نیز افرادی را محجور اعلام نموده که هر چند قادرند به لحاظ فیزیکی و جسمانی خود معامله ای را انجام دهند؛ ولی به لحاظ ضعف دماغی نمی توانند در معاملات از حقوق خود دفاع نموده و حقوق ایشان در معرض تضییع قرار می گیرد (گرجی، ۱۳۸۷: ۷۲) و چون تصرفات صغیر، مجنون و سفیه به دلیل فقدان عقل یا رشد یا تمیز ممکن است بر خلاف مصالح و منافع آنان باشد، قانونگذار با اعلام حجر ایشان تصرفات احتمالی آنان را فاقد اثر حقوقی اعلام کرده است. روشن است که حجر و منع این افراد از تصرف به معنای حکم تکلیفی لزوم عدم تصرف نیست؛ زیرا خطاب حکم تکلیفی به مجنون و صغیر ممیز به دلیل فقدان شرایط عامه تکلیف امکان پذیر نیست؛ بلکه مراد از حجر و ممنوعیت از تصرف، ممنوعیت و ضعی به معنای عدم ترتب اثر حقوقی کامل بر تصرفات آنهاست. حال با این تحلیل آیا در جایی که اساساً امکان هر گونه تصرف حقوقی از سوی شخص منتفی است، حجر و منع او از تصرف حمایت از او به حساب می آید؟ آیا اساساً چنین منعی که تحقق موضوع آن امکان ندارد، عقلایی بوده و زینده ی قانونگذار حکیم است؟ بنابراین اساساً حجر در جایی امکان دارد که امکان تصرفات حقوقی در بین باشد و چون برای شخص بیهوش فرض تصرفات حقوقی منتفی است، مسأله ی حجر وی نیز منتفی است.

در خصوص مغمی علیه فرض بر این است که قبل از عروض اغما دارای اهلیت بوده است و باید دید که با عارض شدن اغما تغییری در این خصایص ایجاد می شود یا خیر؟ با استناد به قاعده استصحاب می توان وجود عقل و رشد را در وی محرز دانست، مغمی علیه به لحاظ وضع طبیعی خود اساساً قادر به انعقاد معامله نیست و این افراد به دلیل اینکه قادر به اداره ی امور خود نیستند، به لحاظ وضعیت ویژه نیاز به حمایت های خاص حقوقی دارند و لذا نمی توان به محجوریت و در نتیجه ممنوع التصرف بودن ایشان قائل بود. علاوه بر این محجور قلمداد کردن مغمی علیه سبب می گردد که به جنبه اصلی محجوریت که ممنوع از تصرف بودن آنهاست توجه نشود و فقط بحث حمایت از محجورین مد نظر قرار گیرد؛ در حالی که فلسفه حجر محجورین در مغمی علیه وجود ندارد. بعلاوه قول به این که اغما اهلیت تصرف در فرد را از بین می برد، هم سبب ایجاد اختلال در سیستم حقوقی می شود و باید آن را به کلیه موارد مشابه که سبب قطع اراده از انسان می شود، نیز تسری دارد، و هم با موانع دیگری نیز در سیستم حقوقی ما مواجه است.

فقها پس از بیان اینکه با خروج موکل از جواز در تصرف بوسیله جنون یا اغما، وکالت باطل می گردد، اظهار می دارند که در این مسئله فرقی بین طولانی بودن یا کوتاه بودن زمان اغما نیست (نجفی، ۱۳۶۲/۲۲: ۳۲۵؛ طباطبایی یزدی، ۱۳۳۷/۱: ۱۲۵) صاحب جواهر در این زمینه بیان می دارد: «کذا لو خرج الموکل عن جواز التصرف بجنون أو إغماء فی بطلان الوکالة بها، بل فی المسالک أن بطلانها بذلک من کل واحد منهما موضع وفاق، بل فیها أيضاً أنه لا فرق عندنا بین طول زمان الإغماء و قصره» کما اینکه صاحب عروه در این خصوص معتقد است «الجنون و الإغماء من أحدهما من غیر فرق بین کون الجنون إطباقاً أو أدوارياً، و کون مدة الإغماء قصیره أو طویلته، و من غیر فرق بین علم الموکل بذلک و جهله، و ظاهرهم الإجماع علی البطلان بعروض أحدهما لأحدهما فبعد الإفاقة یحتاج إلى توکیل جدید»؛ بنابراین اولین اشکال عملی محجور قلمداد کردن مغمی علیه زمانی نمایان می گردد که به این موضوع توجه کنیم که به

محض بیهوش شدن افراد به هر دلیلی اعم از تصادف یا عمل جراحی حتی برای زمانی کوتاه، کلیه عقود اذنی وی منفسخ گردد و با به هوش آمدن او از آن حالت می‌بایست مجدداً به انعقاد عقود منفسخ شده بپردازد و چون اغما خصیصه‌ی ویژه‌ای نسبت به موارد مشابه ندارد، می‌بایست همین حکم را برای حالت خواب، مستی و سایر مواردی که اذن از منبع خود جدا می‌شود جاری دانست. در پاسخ به این شبهه می‌توان گفت؛ «هرچند که حیات عقود جایز وابسته به استمرار تراضی است و از بین رفتن پایگاه اذن باعث قطع آن و در نتیجه انفساخ عقود می‌شود با این حال قطع موقت و کوتاه مدت اذن را عرف نادیده می‌گیرد» (کاتوزیان، ۱۳۹۴/۵: ۴۳۰) و با این بیان می‌توان حالت‌هایی مانند بیهوشی کوتاه مدت و مستی و خواب را با حکم عرف خارج از بحث انفساخ عقود اذنی نمود، کما اینکه برخی از فقها هرچند اغمای طولانی مدت را در حکم جنون و سبب بطلان عقود اذنی می‌دانند لیکن اغمای کوتاه مدت را در حکم خواب دانسته و منافی با سلطه مغمی علیه نمی‌دانند (حکیم، ۲/۱۴۱۶: ۲۵۲). مانع دیگری که این تفسیر با آن مواجه است؛ حصری بودن محجورین در ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی می‌باشد؛ با توجه به امره بودن احکام حجر در حقوق ما و اینکه در ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی نامی از مغمی علیه ذکر نشده، نمی‌توان مغمی علیه را محجور دانست. در فقه نیز هرچند محجورین احصا نشده‌اند؛ لکن در کتب مختلف در مقام برشمردن محجورین نامی از مغمی علیه یا بیمار به عنوان محجور به میان نیامده است (موسوی خمینی، ۱۳۹۲/۲: ۱۲)؛ بنابراین نه در فقه امامیه و نه در قوانین موضوعه، مغمی علیه به عنوان محجور محسوب نمی‌شود. علاوه بر این، اصل بر استصحاب اهلیت افراد واجد اهلیت است و خروج از اهلیت نیاز به یقین و نص دارد و نمی‌توان به بهانه‌های مختلف افراد را از تصرف در اموالشان ممنوع کرد.

### ۳. اثر اغما بر اعمال حقوقی مغمی علیه

یکی از نکات مهم در خصوص اغما، تاثیر اغما بر اعمال حقوقی فرد مغمی علیه می‌باشد؛ این موضوع هم در مورد زمانی قابل طرح است که اغما در حین انعقاد قرارداد و قبل از انعقاد کامل آن و پس از ایجاب بر فرد عارض می‌گردد و هم در مورد زمانی که پس از انعقاد قرارداد خصوصاً در مورد عقود جایز اغما تحقق می‌یابد؛ در خصوص تأثیر اغما بر عقود در قانون مدنی صراحتاً تعیین تکلیف نشده است بنابراین یکی از نکات مهم در باب اغما که قابل بررسی می‌باشد مسئله‌ی اثر اغما بر عقود است و اینکه بررسی نماییم بر فرض اگر شخصی چند ساعت از هوش برود، این بیهوشی چه تأثیری در روابط حقوقی او با دیگران دارد؟ آیا این تأثیر به اندازه‌ای می‌باشد که عقود مبتنی بر اذن را نیز باطل نماید؟

#### ۳-۱. اثر اغما بر ایجاب

ایجاب یک وجود اقتضایی دارد که در صورت عدم پیدایش موانع، قبول مخاطب، آن را کامل کرده و دارای اثر حقوقی می‌کند (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۲: ۵۲). به عقیده‌ی مشهور فقها، از جمله شروط عقد آن است که هر یک از

<sup>۳</sup> الشخص ممنوعاً فی الشرع عن التصرف فی ماله بسبب من الأسباب، و هی کثیرة نذكر منها ما هو العمدة .و هی الصغر و السفه و الفس و مرض الموت

ایجاب و قبول در حالی واقع شود که هر دو طرف قادر بر انشاء باشند، بنابراین اگر مشتری در حال ایجاب بایع قابلیت قبول نداشته یا فرو شده، در زمان قبول طرف، از قابلیت ایجاب خارج شود، عقد تشکیل نمی شود (انصاری، ۱۴۱۸/۷: ۱۳۲). هر آنچه که در صحت عقد شرط است، در تمام فاصله ایجاب تا قبول ضروری است، نه فقط در قسمتی از عقد (نجفی، ۱۳۶۲/۲۹: ۱۴۷)؛ با وجود توجهی که فقها از گذشته‌ی دور به این مسأله داشته و به بررسی آثار آن پرداخته‌اند؛ قانون مدنی ما حکم صریحی درباره تأثیر عوامل زایل کننده اراده در زوال ایجاب ندارد، لذا به نظر می‌رسد با تدقیق در عبارات فقها باید دید تاثیری که اغما بر ایجاب دارد به چه صورت خواهد بود و بر این اساس راه حل مناسبی را اتخاذ نمود.

شمار بسیاری از فقها نظیر شیخ انصاری در مکاسب (انصاری، ۱۴۱۸/۷: ۱۳۳) و پیش از او محقق در شرایع (حلی، ۱۴۰۹/۲: ۵۰۰) اغما و بیهوشی را در ردیف جنون آورده و آن را از عوامل نابودکننده ایجاب دانسته‌اند، دلیلی که این عده از فقها برای این حکم ارائه نموده‌اند، آن است که، اغما مانع از صدق عقد و معاهده شده و آنها را از قابلیت تخاطب که لازمه انعقاد عقد است خارج می‌سازد (انصاری، ۱۴۱۸/۷: ۱۳۳) صاحب مکاسب در خصوص عدم قابلیت تخاطب مغمی علیه بیان می‌دارد: «ثم إن عدم قابليتهما إن كان لعدم كونهما قابليين للتخاطب كالموت والجنون والأغماء، بل النوم فوجه الاعتبار عدم تحقق معنى المعاهدة والمعاهدة حينئذ (ای حین آن کان البائع و المشتري مجنونین، أو میتین، أو نائمین).» بدین لحاظ ایشان حتی خواب شخص ایجاب کننده یا مخاطب و غفلت کلی وی از آنچه واقع کرده‌است (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲/۲: ۷۳۷) را هم با این بیان که «يشترط بقاء المتعاقدين على الأهلية إلى تمام العقد، فلو أوجب ثم جنّ أو أغمى عليه قبل مجيء القبول لم يصحّ، وكذا لو أوجب ثم نام، بل أو غفل عن العقد بالمرّة، وكذا الحال في سائر العقود، و الوجه عدم صدق المعاهدة و المعاهدة، مضافاً إلى دعوى الإجماع و انصراف الأدلّة» باعث از بین رفتن ایجاب می‌دانند، اما در مقابل بعضی دیگر نظیر شهید ثانی در مسالک و علامه در تذکره (به نقل از حکیم، ۱۳۸۸/۱۴: ۳۹۰) و مرحوم خوئی (خوئی، ۱۳۶/ ۱۴۴۰: ۳۶۹). چنین امری را نپذیرفته‌اند، آقای خوئی در این خصوص می‌گوید: «وأما ما يعتبر في الموجب أو القابل فإنما يعتبر فيه ما دام موجباً أو قابلاً لا قبله ولا بعده، مثلاً إذا جنّ الموجب بعد الإيجاب وقبل القبول أو أغمى عليه صحّ البيع بعد لحوق القبول إلى الإيجاب وهكذا لا يعتبر أن يكون القابل واجداً لما يعتبر في القبول إلّا حين القبول لا سابقاً عليه ومن حين الإيجاب، ومن الظاهر أن العبد يكون واجداً لشرط القبول حين إنشائه ولو لم يكن واجداً له حين الإيجاب»

صاحب جواهر دلایل پذیرش نظریه مبتنی بر زوال ایجاب با عروض اغما را مبتنی بر دو دلیل نموده‌است؛ اول اینکه ایجاب پیش از قبول در حکم عقد جایز است که با جنون و اغما ساقط می‌شود، و دوم اینکه ادله شرطیت عقل،

<sup>۴</sup> مسأله ۱۶: يشترط بقاء المتعاقدين على الأهلية إلى تمام العقد، فلو أوجب ثم جنّ أو أغمى عليه قبل مجيء القبول لم يصحّ، وكذا لو أوجب ثم نام، بل أو غفل عن العقد بالمرّة، وكذا الحال في سائر العقود، و الوجه (۱) عدم صدق المعاهدة و المعاهدة، مضافاً إلى دعوى الإجماع و انصراف الأدلّة.



قصد و مانند آن مربوط به مجموع عقد است که مرکب از ایجاب و قبول است نه فقط مربوط به (زمان) ایجاب (نجفی، ۱۳۶۲/۲۹: ۱۴۷).

سید محمد کاظم یزدی با این که در حاشیه بر مکاسب، با شیخ انصاری مخالفت کرده و فلس را موجب نابودی ایجاب نمی‌داند (طباطبایی یزدی، ۹۲/۱) اما در العروة الوثقی حتی خواب و غفلت را از عوامل زوال ایجاب برمی‌شمارد، ایشان علاوه بر استدلال شیخ انصاری مبنی بر عدم صدق معاقد و معاهده بر پیوند ایجاب و قبولی که در زمان جنون یا اغمای طرف مقابل صادر شده، دعوی اجماع و انصراف ادله را نیز مطرح ساخته است (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲/۲: ۷۳۷) آیت الله حکیم نیز با این که در تمام ادله مذکور ایرادهایی دیده و با آن مخالفت کرده است و حتی به طور کلی حجر را به دلیل آنکه مانع از صحت و نفوذ انشاء می‌شود نه مانع از صدق تخاطب، موجب زوال ایجاب نمی‌داند، در نهایت زوال ایجاب در اثر جنون و اغما را به دلیل اینکه مانع از صدق تخاطب می‌شود، پذیرفته است (حکیم، ۱۳۸۸/۱۴: ۳۹۰).

چنانچه ملاحظه می‌گردد مشهور فقها عروض اغما در فاصله‌ی میان ایجاب و قبول را سبب زوال ایجاب می‌دانند، البته نظرات مخالفی هم در این زمینه ارائه شده است؛ به عنوان مثال امام خمینی معتقد است: «فلو فرض أن المشتري مجنون أو مغمی علیه ولا يمكن مخاطبته لا يضر ذلك بإيجاب الموجب، أي التبادل بين المالكين أو تملك العين بالعوض، فإذا أفاق وقبل ما أوجبه تم نصاب موضوع الاعتبار، فوزان الإيجاب والقبول وزان العقد الفضولي والاجازة فكما أن المجيز لا يضر عدم أهليته بصحة البيع ونفوذه مع أهليته حال الاجازة كذلك حال القبول. فقوله: إن القصد الجدي لا ينقذ في نفس العاقل إلى المعاهدة مع من هو كالجدار أو كالحمار أجنبي عن باب البيع ونحوه، وخلط ناش من زعم أن البيع معاهدة بين الطرفين حال إيقاعه، وقد عرفت أنه ليس إلا التملك بعوض، وهو يحصل بفعل البائع، كان الطرف حال الإيقاع كالجماذ والحمار أم لا، وليس التخاطب دخيلاً في ماهية المعاملات. هذا إذا كان المشتري غير أهل حين الإيجاب، وكذا إذا خرج البائع عن الأهلية حين القبول، فلو أوقع الإيجاب فصار مغمی عليه فقبل المشتري لم يضر بالعقد والبيع، فإذا أفاق يرى أن تملكه بالعوض صار مورد القبول و تمت المعاوضة. بل يمكن أن يقال: إنه لو مات صحت معاوضة وإن احتاجت إلى إمضاء الورثة، لأن المال قبل القبول انتقل إليهم، والورثة قائمون مقامه في ذلك، تأمل. فمقتضى القواعد عدم اعتبار هذا الشرط، نعم لا بد من بقاء رضا» (موسوی خمینی، ۱۳۹۲/۱: ۳۲۸) بنابراین چنانچه ملاحظه می‌گردد این دیدگاه مبتنی بر تمامیت عقد با ایجاب تنهاست که نتیجه‌اش عدم تأثیر جنون یا بیهوشی و حتی مرگ موجب زوال ایجاب است یا مرحوم خوئی با وجود اینکه بیان می‌دارد که در مورد بایع بایستی قابلیت تخاطب وی تا زمان قبول مشتری باقی باشد و با این عبارت: «إنه تعتبر في صحة العقد قابلية كل من المتبايعين للانشاء عند تحقق الإيجاب والقبول كليهما، وعليه فلو كان المشتري عند إيجاب البائع غير قابل للقبول، أو خرج البائع حال قبول المشتري عن قابلية إيجاب البيع لم ينعقد العقد بينهما، لانه وقتئذ لا يرتبط عهد أحدهما بعهد الآخر، فلا تتحقق المعاهدة والمعاهدة بينهما بوجه، وحيث إن العبد فيما نحن فيه غير قابل للقبول في زمان الإيجاب لعدم كونه مأذوناً في ذلك من قبل المولى فيحكم حينئذ بفساد العقد. ويتوجه على أنه لا أساس صحيح لهذا الشرط - على ما ذكرناه في محله - لأن المناطق في تحقق العقد إنما هو ارتباط التزام البائع بالتزام المشتري وعليه» به این امر تأکید می‌نمایند؛ لیکن در خصوص

مشتری معتقد است « فإذا تحقق إنشاء البائع حال كون المشتري نائماً أو غافلاً أو مغمى عليه، ثم التفت المشتري إلى هذا الانشاء فقبله قبل صدور ناسخه من البائع صدق عليه العقد جزماً، وحكم بصحته ولزومه، للدلالة على نفوذ العقود ولزومها نعم إذا لم يبق البائع على شرائط الانشاء حين قبول المشتري حكم بفساد العقد لارتفاع التزام البائع بانتفاء الشرط عنه، وعدم اتصال التزامه بالتزام المشتري. هذا كله فيما إذا وكل المشتري العبد في الاشتراء من سيده. أما لو وكله في الاشتراء من وكيل المولى فان كان الوكيل وكيلاً مفوضاً فإذا تحقق إنشاء البائع - حال كون المشتري نائماً أو غافلاً أو مغمى عليه، ثم التفت المشتري إلى هذا الانشاء فقبله قبل صدور ناسخه من البائع - صدق عليه العقد جزماً، وحكم بصحته ولزومه، للدلالة على نفوذ العقود ولزومها نعم إذا لم يبق البائع على شرائط الانشاء حين قبول المشتري حكم بفساد العقد لارتفاع التزام البائع بانتفاء الشرط عنه، وعدم اتصال التزامه بالتزام المشتري. » بنابراین ایشان بقاء اهلیت را فقط در مورد بایع (موجب) لازم می‌دانند که نتیجه‌ای درست عکس مبنای قبلی دارد به این معنی که جنون و بیهوشی موجب باعث زوال ایجاب است در حالی که چنین اموری در مشتری (قابل) تأثیری در اعتبار ایجاب ندارد (خوئی، ۳/ ۱۴۴۰: ۳۵۳).

در حقوق ما با توجه به سکوت قانون مدنی در این زمینه، برخی از حقوقدانان هر چند عروض جنون را باعث نابودی ایجاب می‌دانند؛ اما در مورد اغما سکوت نموده‌اند (امامی، ۱/ ۱۳۷۵: ۱۹۰)، بعضی دیگر، با سکوت در مورد جنون، صریحاً ابراز داشته‌اند که نباید عوارض زودگذری چون بیهوشی را نابود کننده ایجاب دانست (کاتوزیان، ۱/ ۱۳۹۵: ۳۲۴) در مقابل عده ای حتی جنون را از بین برنده ایجاب ندانسته و معتقدند به وجود آورنده این موجود اعتباری (موجب) می‌تواند آن را به گونه‌ای اعتبار نماید که پس از موت و جنون او نیز معتبر باقی بماند (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۲: ۶۲).

در مجموع با توجه به مبانی فقهی و قانون مدنی در این زمینه باید چند نکته را مد نظر قرار داد؛ مسئله‌ی اول آنکه طرفین عقد در حال انعقاد عقد بایستی علاوه بر شرط اهلیت، قابلیت انشاء نیز داشته باشند، در واقع با لازم دانستن شرط اهلیت؛ مجانبین به طور کلی و صغار و سفها در مواردی که قانون معین می‌نماید، توانایی انعقاد عقد را نخواهد داشت و از حیثه‌ی مورد نظر ما خارج خواهد شد و با شرط قابلیت انشاء، مجنون، مست، بیهوش و خواب خارج می‌گردند؛ لذا بی اعتباری معاملات مغمی علیه نیز به دلیل فقدان قصد عقدی است که در حال اغما و بیهوشی واقع می‌شود. قانون مدنی ایران به تبع فقه امامیه در ماده ۱۹۵ تصریح می‌کند که عقد در حالت بیهوشی باطل است و علت بطلان معامله بیهوش را به صراحت فقدان قصد انشاء اعلام می‌نماید. چنانچه ذکر گردید؛ هر چند، در فقه برخی از فقها اغما را از شرایط عدم اهلیت دانسته‌اند؛ لکن به نظر می‌رسد، ظاهراً در فقه منظور از عدم اهلیت معنای اصطلاحی آن نیست، بلکه عدم قابلیت انشاء مد نظر بوده و به همین دلیل خواب و مست و مغمی علیه و مجنون در کنار هم آمده‌اند.

نکته دیگر، تفکیک میان استمرار قابلیت انشاء از حین ایجاب تا حین قبول و وجود قابلیت انشای هر یک از طرفین در زمان انشای طرف دیگر است و اگر قائل باشیم که قابلیت انشاء طرفین بایستی از حین ایجاب تا حین قبول استمرار داشته باشد؛ حتی اگر طرفین در زمان ایجاب و قبول قابلیت انشاء را داشته باشند لکن در این فاصله یکی از آنان

به اغماء رود سبب عقد منعقد نخواهد شد؛ چرا که قابلیت انشاء استمرار نداشته است. اما اگر قابلیت انشاء هر یک از طرفین در زمان انشاء طرف دیگر را ضروری بدانیم، ایجاب و قبول باید در زمانی صادر شود که هر یک از طرفین عقد، صلاحیت انشای عقد را داشته باشند. بنابراین اگر هر یک از متعاملین در زمان صدور انشای دیگری قابلیت انشاء نداشته باشد، عقد منعقد نمی شود که این عدم قابلیت ممکن است به دو دلیل باشد؛ عدم قابلیت انشاء به دلیل اینکه طرفین قابلیت مخاطب واقع شدن را ندارند مثل حالت مرگ، جنون، بیهوشی و خواب و دیگری عدم قابلیت به دلیل بی اعتباری رضای آنها مثل سفیه (قنوتی، ۱۳۸۳: ۳۳۲).

مسئله دیگری که باید ذکر شود تفکیک میان موالات عرفی و تخاطب (ارتباط معنوی) بین ایجاب و قبول است. می دانیم که بین ایجاب و قبول باید توالی عرفی موجود باشد یعنی قبول در زمانی گفته شود که عرف آن را مربوط به ایجاب بدانند؛ یعنی موالات بین ایجاب و قبول شرط لازم برای تشکیل عقد است (انصاری، ۱۴۱۸/۱: ۲۷۳) قانون مدنی در قواعد عمومی قراردادها اشاره‌ای به این شرط نکرده است، ولی در مورد نکاح ماده م ۱۰۶۵ ق م اعلام می دارد توالی عرفی ایجاب و قبول شرط صحت عقد است. پیشینه تاریخی قانون مدنی نشان می دهد که مفاد این ماده ویژه نکاح نیست، بلکه مصداقی از قاعده عمومی قراردادها است که در مبحث نکاح ذکر شده است (کاتوزیان، ۱۳۹۵/۱: ۳۲۶).

در این زمینه هر چند برخی معتقدند که اگر در انعقاد عقد، قابلیت تخاطب را شرط بدانیم، اغماء، مستی و خواب، مضر به ایجاب خواهد بود ولی اگر تخاطب ملاک نباشد اغماء و مستی و خواب خللی به ایجاب وارد نخواهد کرد مگر آنکه مضر به موالات باشد؛ اما به نظر می رسد علی القاعده وقتی قابلیت تخاطب باقی است موالات نیز باقی خواهد بود و «مصلحت متعاقدين و بالاتر از آن مصالح اجتماعی است که در این گونه نهادهای حقوقی قضاوت نهایی را می کند و چیزی که جز استواری روابط و حفظ اعتماد به معاملات ندارد» (اسماعیلی، ۱۳۷۷: ۹۲)؛ بنابراین «با توجه به مصلحت متعاقدين و استواری و استحکام معاملات نباید تا اندازه‌ای دور رفت که عوارض زودگذر را سبب بطلان ایجاب شمرد» (کاتوزیان، ۱۳۹۵/۱: ۳۲۳). و لذا «هرگاه ایجاب کننده بعد از ایجاب و پیش از قبول بخواهد، موجود اعتباری ناشی از ایجاب بر اثر خواب او از بین نمی رود، سکر و اغما و جنون سریع الزوال هم از این حیث در حکم خواب است» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۲: ۶۳)؛ لکن باید توجه داشت که در حقوق ما به لحاظ روش فقهی اقتضای ادله و سپس اصل از اهمیت برخوردار است و روش استدلالی که صرفاً مبتنی بر مصالح اجتماعی باشد، در حقوق ما جایگاه روشنی ندارد؛ علاوه بر این مصالح اجتماعی بر موارد مبتلا به تعلق می گیرد نه امور فوق العاده نادر که قبول یا رد آن هیچ صدمه‌ای به مصالح اجتماعی وارد نمی آورد بنابراین در امور نادری چون اغما اساساً بحث مصلحت های اجتماعی نمی تواند مطرح شود.

نکته حائز اهمیت دیگر این که یکی از ابزارهای مورد استفاده ی فقها در بحث معاملات، تحلیل مفاهیم است و بحث تخاطب هم به عنوان یک شرط در عنوان عقد نهفته است؛ نه به عنوان یک شرط شرعی بلکه به عنوان شرطی که مقوم عنوان عرفی است. عقد یعنی گره خوردن دو اراده و این امر جز با تخاطب امکان پذیر نیست. آقای خوئی در این ارتباط معتقد است که موجب بایستی در هنگام قبول اهلیت داشته باشد چرا که ارتفاع اهلیت وی سبب می گردد که

التزام باطنی وی زایل شود و لذا دیگر تحقق عنوان معاهده و معاهده در مورد کسی که ایجاب کرده و قبل از قبول به حالت اغما رفته، وجود ندارد؛ چرا که تحقق عنوان معاهده و معاهده منوط به پیوند دو التزام به یکدیگر است و وقتی التزام طرف اول به موت و جنون و اغما از بین برود، التزام طرف دیگر به آن متصل نمی شود.

بنابراین به طور کلی دو مبحث را در خصوص عروض اغما پس از ایجاب باید از یکدیگر تفکیک نمود؛ نخست اینکه موجب پس از ایجاب دچار اغما گردد و در زمان اغمای موجب طرف معامله، ایجاب را بپذیرد؛ در این مورد ضمن اینکه با بیهوشی ایجاب کننده حق انصراف از ایجاب و خیار مجلس در عقد بیع از او سلب می گردد و این امر قطعاً در فقه مورد پذیرش قرار نگرفته است؛ عرف نیز چون تخاطب در هنگام قبول وجود ندارد؛ اساساً عنوان عقد معاهده را صادق نمی داند. به علاوه هرگاه در اعتبار قبول تردید وجود داشته باشد، در حقیقت تردید در اعتبار عقد وجود داشته و لذا اصل عدم نقل و عدم اثر حاکم خواهد بود. در حالت دوم آن است که شخص ایجاب نموده و سپس دچار بیهوشی گردد و پس از خروج وی از اغما طرف معامله را بپذیرد؛ در این حالت اگر ایجاب مربوط به امر کوچکی باشد که عرفاً ایجاب مربوط به آن برای مدت کوتاهی باقی است، اگر شخص خوابید یا بیهوش شد طبیعتاً آن ایجاب از بین رفته است؛ لیکن اگر ایجاب مربوط به اموری باشد که زمان طولانی تری عرفاً ایجاب باقی می ماند، وقتی که شخص از خواب یا بیهوشی کوتاه مدت خارج شود و عرف با توجه به شرایط معامله ایجاب را باقی می داند، قبول بایستی در مدت عرفی ملحق شود تا عرفاً بتوان گفت صدق معاهده و عنوان عقد بر آن بار می شود؛ بنابراین خود تخاطب یا قابلیت تخاطب فی نفسه یک شرط افزون بر شرایط صحت عقد نیست، بلکه تحلیلی است که فقها از تحلیل خود مفهوم عقد استخراج نموده اند و برای صدق عنوان عقد چنین شرطی لازم است؛ کما اینکه از نفس مفهوم عقد شروط دیگری همچون دو طرفه بودن یا لزوم قاطعیت اراده طرفین قابل استنتاج است .

## ۲-۳. اثر اغما بر عقود اذنی

اذن اثر اصلی عقود اذنی می باشد و اراده‌ی طرفین فقط اذن ایجاد کرده که وابسته به اراده اذن دهنده است و هر گاه وی اراده نماید، این امکان را دارد که از اذن رجوع کند؛ بر این اساس علاوه بر اینکه عقود اذنی جزو قراردادهای جایز قرار می گیرند؛ اگر منشأ اذن از بین برود، اذن و عقد مبتنی بر آن نیز زایل و از نظر حقوقی عقد منفسخ می شود. در فقه نظر مشهور بر آن است که فوت، جنون و سفه مآذون از اسباب انفساخ عقد جایز، به شمار می رود (نجفی، ۱۳۶۲/۲۱: ۸۱۲؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲/۲: ۱۳۱). همین امر در قانون مدنی نیز پذیرفته شده و بر اساس ماده ۹۵۴ قانون مدنی «کلیه عقود جایزه به موت احد طرفین منفسخ می شود و همچنین به سفه در مواردی که رشد معتبر است». حال سوال آن است که آیا اغما نیز از موجبات انفساخ عقود اذنی به شمار می آید یا خیر؟ فقها اغما را به عنوان یکی از دلایل انفساخ عقد وکالت ذکر کرده اند؛ برخی از ایشان علت این امر را جایز بودن وکالت قلمداد نموده اند (مصطفوی، ۱۳۹۰: ۴۳۰؛ حائری مهریزی، نصیری رضی، ۱۳۹۰: ۸۲)؛ لیکن دلیل عمده‌ی فقها برای انفساخ وکالت در صورت اغمای وکیل یا موکل اجماع فقها بر سر این موضوع است (نجفی، ۱۳۶۲/۲۷: ۳۶۲)، از آنجایی که اجماع مذکور از نوع اجماع مدرکی که اعتبار آن محل تردید

است نیست (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶/۱: ۲۵۵)؛ لذا ارزش این نوع اجماع باعث گردیده علی رغم نبود دلیل دیگری جز اجماع بر منفسخ شدن وکالت در اثر بیهوشی، اکثر فقها متمایل به این نظر باشند و مطابق اجماع فتوا دهند (حائری مهریزی، نصیری رضی، ۱۳۹۰: ۸۲). برخی دیگر از فقها نیز با تردید به مسئله نگریسته و عدم انفساخ وکالت بر اثر بیهوشی را امر محالی نپنداشته‌اند و به این امر استناد کرده‌اند که بیهوشی مانند جنون نیست؛ بلکه مانند حالت خواب یا مریضی شدید است و ایرادی ندارد اگر معتقد به عدم تاثیر آن بر وکالت شویم (شوشتری، ۱۴۰۶/۸: ۱۶۲). در میان فقهای اهل تسنن نیز کسی بیهوشی را به عنوان دلیل منفسخ کننده عقد وکالت نام نبرده‌اند و حتی گاهی صراحتاً بیان شده که اغما تاثیری بر عقد وکالت ندارد (جزیری و دیگران، ۱۴۱۹/۳: ۲۴۳).

علی‌رغم اینکه در فقه امامیه نظر مشهور دلالت بر انفساخ وکالت بر اثر بیهوشی به استناد اجماع دارد؛ قانونگذار ایران در قانون مدنی بیهوشی را در کنار موت و حجر از اسباب انفساخ عقد جایز به شمار نیاورده است؛ از نظر حقوقی با توجه به پیشینه فقهی و با توجه به مفاد قانون مدنی برخی معتقدند گرچه قانون مدنی تنها از فوت، جنون و سفه به عنوان مسقطات اذن نام می‌برد؛ اما واقع آن است که با توجه به فلسفه و وضع ماده ۹۵۴ قانون مدنی و ماهیت اذن باید گفت که در اعمال حقوقی اذنی، اذن وجود مستقل از اراده ندارد و هر لحظه حیات و بقای خود را از اراده دریافت می‌کند و چنانچه اراده شخص به هر علتی زایل شود، اذن ساقط خواهد شد؛ این مسأله امری طبیعی و خارج از حدود قانونگذاری می‌باشد؛ لذا باید گفت مصادیق مندرج در ماده ۹۵۴ قانون مدنی تمثیلی و مربوط به موارد غالب زوال اذن است (ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۱۴۶). از طرف دیگر با توجه به اینکه اصل ۱۶۷ قانون اساسی قاضی موظف است اگر حکم دعوا را در قوانین مدونه نیابد، با استناد به منابع معتبر اسلامی و یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر کند و همچنین ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی که با عبارتی مشابه همین مفهوم اصل ۱۶۷ را می‌رساند که با سکوت قانون مراجعه به فقه ضروری است و در مسئله تاثیر بیهوشی بر عقد وکالت نیز قانونگذار در بحث طرق انقضای وکالت در ماده ۶۷۸ قانون مدنی سکوت کرده است، پس با مراجعه به فقه و اجماع ذکر شده در حقوق ایران می‌بایست قائل به انفساخ عقد وکالت در اثر عارضه بیهوشی بود (حائری مهریزی، نصیری رضی، ۱۳۹۰: ۸۲).

لکن به نظر می‌رسد جهت تعیین وضعیت اعمال اذنی مغمی علیه در حقوق ایران می‌بایست میان اغمای طویل‌المدت و قصیر‌المدت تمایز قایل شد؛ از یک سو در خصوص اغمای طولانی مدت با عنایت به مبانی فقهی قانون مدنی و اینکه فقهای امامیه اجماعاً اغما را موجب انحلال عقود اذنی دانسته‌اند لذا مستنداً به اصل چهارم قانون اساسی عدم ذکر اغما در زمره ی اسباب انحلال عقود اذنی در ماده ۶۸۲ و ۹۵۴ قانون مدنی را بایستی از مصادیق سکوت قانون یا از باب مسامحه ی قانونگذار و از باب حمل بر مورد غالب قلمداد نمود و اغما را به عنوان یکی از اسباب انقطاع اذن و از بین برنده ی عقود اذنی تلقی کرد. این تحلیل با مبانی حقوقی نظام حقوقی ما نیز هماهنگ است چرا که در عقود اذنی اذن به منبع اذن به خصوص از ناحیه اذن دهنده مرتبط است و حداقل اقتضای آن، این است که اگر شخص دچار اغما شد دیگر اذن وی معتبر نباشد و عقود منعقدہ مبتنی بر اذن وی نیز منفسخ گردد؛ لیکن همانگونه که برخی از فقها میان اغمای

طویل و قصیر تفکیک قایل شده و اولی را سبب بطلان عقد اذنی دانسته و دومی را نه و بیان داشته اند که «تبطل المضرابه أيضا بعروض الإغماء للمالك أو للعامل، ولهذا الحكم وجه إذا استمر الإغماء مدة طويلة ذهب فيها شعوره و منعه من التصرف، و اما إذا كانت المدة قصيرة، فيشكل الحكم بالبطلان، كما في الجنون غير المطبق» (زین الدین، ۱۴۱۳/۴: ۶۱۵) در مورد اغمای کوتاه مدت با توجه به اختلاف نظر فقها در خصوص اغمای کوتاه مدت و اجماعی نبودن انفساخ عقود اذنی در اثر اغمای کوتاه مدت، نمی بایست بیهوشی کوتاه مدت را مشمول اغمای مصطلح دانست؛ علاوه بر این در اصطلاح اصولی اجماع یک دلیل لبی است نه دلیل لفظی و هر چند در دلایل لفظی استناد به اطلاق ممکن است و در مقام شک می توان به اطلاق تمسک نمود ولی در ادله لبی باید به قدر متیقن اکتفا نمود و لذا با توجه به اینکه اجماع یک دلیل لبی است قدر متیقن از اجماع، اغمای طولانی مدت است و بر اساس آن باید در اغمای طویل المدت عقود اذنی را منفسخ دانست و این امر کاملاً منطقی و هماهنگ با قضاوت عرف هست و عرف اقتضا می کند که اگر کسی عاریه، ودیعه یا مضاربه ای منعقد کرده بود و سپس دچار اغما شده اذن وی باقی نباشد؛ ولیکن در خصوص اغماهای کوتاه و بطور خاص بیهوشی های ارادی و کوتاه مدت در مقام شک نمی توان به اجماع استناد نمود و با توجه به صحت سابق عقد اذنی و اصل استصحاب دلیل قاطعی برای حکم به انفساخ عقود اذنی وجود ندارد و این حکم مخالفی نیز با اجماع فقها در خصوص اغما ندارد.

موضوع ماهیت اغما و به تبع تأثیر آن بر اعمال حقوقی مغمی علیه در رویه قضایی نیز مطرح شده است؛ به عنوان مثال در پرونده ای با خواسته ی اعلام انفساخ وکالت و ابطال سند رسمی؛ به این شرح که خواننده ردیف اول حسب مبیعه نامه ای یک باب ساختمان مسکونی را از مرحوم (مورث) خریداری نموده، متعاقباً آن مرحوم جهت تنظیم سند رسمی مورد معامله، وکالتی را به خواهان ردیف نخست اعطا می نماید و ایشان نیز این وکالت را به خواننده ردیف نخست تفویض نموده و در قراردادی عادی مقرر شده است که توافق طرفین به قصد اخذ تسهیلات بوده و خواننده اخیر حق هیچگونه نقل و انتقال مورد وکالت را ندارد؛ اما مشارالیه مالکیت مورد وکالت را بنحو رسمی به خواننده ردیف دوم منتقل نموده است و متعاقباً مورد معامله به ترتیب به خوانندگان ردیف سوم و چهارم و پنجم منتقل گردیده و الزاماً خواننده اخیر طی سند رسمی مورد معامله را در رهن بانک رفاه قرار داده است و اکنون به لحاظ عدم پرداخت تسهیلات/ساختمان موصوف در جریان عملیات اجرائی ثبت و مزایده قرار گرفته است. و بعد وراثت با طرح دعوی مدعی شده اند که اولاً اعطا کننده ی وکالت در زمان انتقال در اصلی (مرحوم) در بیمارستانی در کرمانشاه در کما بوده و بدین جهت وکالت منفسخ بوده است؛ ..... در شعبه دوم دادگاه عمومی حقوقی شهرستان کامیاران استدلال نموده است که به باور دادگاه انفساخ عقد وکالت به سبب اغما موکل در نظم کنونی حقوقی متکی به دلیلی قاطع نبوده و قراین موجود در قانون مدنی مثبت بقای عقد در این دوران است؛ زیرا قانون مدنی در ماده ۱۲۰۷ محجورین را احصا نموده و نامی از مغمی علیه نیآورده است؛ و بعلاوه اعتقاد به انفساخ وکالت از باب قطع اذن - به مثابه جوهر عقود اذنی چون وکالت- نیز مقبول نیست زیرا قانون مدنی علیرغم شهرت جدی حکم انفساخ وکالت و به طور کلی عقود جایز به اغماء هر یک از

متعاقدين نه در باب وکالت و نه در ماده ۹۵۵ قانون مدنی اغماء را از اسباب انحلال به حساب نیاورده و به تبع حقوقدانان نیز آن را از اسباب انفساخ وکالت تلقی نکرده‌اند، چنانچه ملاحظه می‌گردد دادگاه محترم موضوع را هم از دیدگاه فقهی و هم از دیدگاه قانونی تشریح کرده و به دو نتیجه کلی نائل آمده است؛ اول اینکه اغماء از اسباب حجر به شمار نمی‌رود و دوم آنکه عقد وکالت و به طور کلی عقود اذنی با قطع اذن از باب اغماء منفسخ نمی‌شوند. این رای هر چند از جهت اشمال بر استدلال و ارجاعات متعدد به منابع معتبر حقوقی و نیز تحلیل درست در باب عدم شمول حجر بر اغماء تحسین برانگیز است اما از جهت اینکه انفساخ عقود اذنی در اثر اغماء طولانی مدت به لحاظ فقهی حکمی اجماعی است و قانون مدنی نیز هر چند ذکری از اغماء در اسباب انحلال عقود اذنی نیاورده اما حکم صریح مخالفی ندارد و حداکثر می‌توان از سکوت قانون در خصوص این موضوع سخن گفت و قاعده تفسیری مندرج در اصل ۱۶۷ ق. اساسی اقتضای مراجعه به مبانی معتبر فقهی دارد که نتیجه آن انحلال وکالت در اثر اغمای طولانی مدت است قابل نقد است.

### نتیجه گیری

اغماء با وجود شباهت هایی که ممکن است نسبت به حجر داشته باشد، از مقولات مربوط به حجر نبوده و از حیث حکم در زمره ی موضوعاتی چون مستی و خواب قرار می‌گیرد چرا که مغمی علیه امکان انشاء ندارد نه اینکه فاقد اهلیت باشد و بر همین اساس برای مغمی علیه حتی اگر اغمای وی به درازا بکشد نمی‌توان قییم تعیین نمود و حداکثر برای این وضعیت می‌توان از نصب امین سخن گفت. این وضعیت دقیقاً با وضعیت نصب امین برای عاجز قابل مقایسه است. در حقوق ایران میان قابلیت انشاء و شرط اهلیت تمایز وجود دارد و بی‌اعتباری معاملات مغمی علیه نیز به دلیل فقدان قصد عقدی است که در حال اغماء و بیهوشی واقع می‌شود به همین دلیل است که قانون مدنی ایران به تبع فقه امامیه در ماده ۱۹۵ تصریح می‌کند که عقد در حالت بیهوشی باطل است و علت بطلان معامله ی بیهوش را به صراحت فقدان قصد انشاء اعلام می‌نماید. لازم به ذکر است اینکه برخی از فقها اغماء را از شرایط عدم اهلیت دانسته‌اند؛ منظور از عدم اهلیت معنای اصطلاحی آن نیست، بلکه عدم قابلیت انشاء مد نظر بوده و به همین دلیل خواب و مست و مغمی علیه و مجنون در کنار هم آمده‌اند.

قانون مدنی علیرغم شهرت جدی حکم انفساخ وکالت و به طور کلی عقود جایزه به اغماء هر یک از متعاقدين، در بین فقهای امامیه نه در باب وکالت و نه در ماده ۹۵۵ قانون مدنی اغماء را از اسباب انحلال وکالت و سایر عقود جایزه به حساب نیاورده است. و البته نباید فراموش نمود که مسأله ی انحلال عقود اذنی به واسطه ی اغماء نیز به فرض پذیرش ملازمه ای با مسأله ی حجر مغمی علیه ندارد. کما اینکه در فقه نیز علیرغم حکم مشهور و بلکه نزدیک به اجماع انفساخ عقود جایز و اذنی در اثر اغماء هیچ یک از فقها در باب حجر فتوا به حجر مغمی علیه نداده‌اند؛ از آنجا که در حقوق ایران در اعمال حقوقی اذنی، اذن وجود مستقل از اراده ندارد و چنانچه اراده شخص به هر علتی زایل شود، اذن نیز

ساقط خواهد شد لذا با توجه به لزوم استمرار اذن در عقود اذنی، بایستی در اغمای طویل المدت عقود اذنی را منفسخ تلقی نمود؛ لیکن اغماهای کوتاه مثل بیهوشی های ارادی را مخلّ به عقود اذنی ندانست و باید گفت که اجماع فقها در خصوص اغما نیز به نوعی منصرف از اغمای کوتاه مدت و ارادی بوده و آن را در بر نمی گیرد.

### منابع و مأخذ:

ابراهیمی، آرش، «اثر کاهش محتوای هوشیاری بر عقود اذنی»، فصلنامه فقه پزشکی، س ۴ و ۵، ش ۱۳ و ۱۴، ۱۳۹۲، صص ۹۱ تا ۱۲۲

اسماعیلی، محسن، «ایجاب و زوال آن از دیدگاه فقه و حقوق تطبیقی و کنوانسیون بیع بین المللی کالا»، مدرس علوم انسانی، ش ۹، صص ۷۵ تا ۱۰۰.

الشریف، محمد مهدی، «تأثیر اغما در حجر»، خیرنامه کانون وکلای دادگستری اصفهان، س ۲، ش ۱۸، صص ۲۱-۲۶.

امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۱، چ ۱۶، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۵.

امامی، حسن، حقوق مدنی، ج ۲، چ ۲۸، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۹.

أنصاری، مرتضی، المكاسب، ج ۱، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة بقم مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۸.

أنصاری، مرتضی، المكاسب، ج ۷، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة بقم مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۸.

انصاری، مسعود؛ محمد علی طاهری، دانشنامه حقوق خصوصی، ج ۱، چ ۲، تهران: محراب فکر، ۱۳۸۸.

جزیری، عبد الرحمن و دیگران، الفقه علی لمذاهب الاربعه و مذهب اهل بیت (ع) وفق المذهب أهل البيت علیهم السلام، ج ۳، چ ۱، بیروت: دار الثقلین، ۱۴۱۹.

جعفری لنگرودی، محمد جعفر، تأثیر اراده در حقوق مدنی، چ ۳، تهران: گنج دانش، ۱۳۹۲.

حائری مهریزی، محمود؛ ولی الله نصیری رضی، «تأثیر اغما بر قرارداد وکالت در فقه و حقوق ایران»، مجله مطالعات فقه و حقوق اسلامی، س ۳، ش ۴، ۱۳۹۰.

حسینی، محمد، فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی، چ ۲، تهران: سروش، ۱۳۸۵.

حسینی العاملی، محمد جواد، مفتاح الكرامه فی شرح قواعد العلامه للفقیه، ج ۴، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.

حکیم، محمد سعید، منهاج الصالحین، ج ۲، چ ۱، بیروت: دار الصفوه، ۱۴۱۶.

حلی، جمال الدین (علامه)، قواعد الاحکام، ج ۳، چ ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۳.

خوئی، ابو القاسم، مصباح الفقاهه، ج ۳، قم: موسسه انصاریان، ۱۴۱۷.

خوئی، ابو القاسم، موسوعه الامام الخوئی، ج ۳۶، قم: موسسه الخوئی الاسلامیه، ۱۴۴۰.

دیبایی، امیر، چکیده طب قانونی، چ ۲، اهواز: نشر دانشگاه علوم پزشکی اهواز، ۱۳۸۴.

زین الدین، محمد امین، کلمه التقوی، جلد ۴، چ ۱، قم: مطبعه مهر، ۱۴۱۳.



- سراجی، محمود (۱۳۸۹)، « ماهیت مرگ مغزی از نظر قرآن و روایت»، مجله علمی پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی اراک، ویژه نامه قرآن و طب، س ۱۳، ش ۵، ۱۳۸۹.
- شاهرودی، سید محمود هاشمی و دیگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، چ ۱، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۲۶.
- شوشتری، محمد تقی، النجعه فی شرح اللمعه، ج ۸، چ ۷، تهران: کتابفروشی صدوق، ۱۴۰۶.
- شهیدی، مهدی، تشکیل قراردادها و تعهدات، چ ۱۰، تهران: مجد، ۱۳۹۳.
- طباطبایی یزدی، محمد کاظم، تکملة العروة الوثقی، ج ۱، چ ۱، قم: کتابفروشی داوری، ۱۳۳۷.
- طباطبایی یزدی، محمد کاظم حاشیه المکاسب، ج ۱، چ ۴، قم: موسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۰.
- طباطبایی حکیم، سید محسن، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۴، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۳۸۸.
- عاملی، محمد بن مکی (شهید الأول)، الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، چ ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین، ۱۴۱۷.
- عسگری پور، حمید؛ نقی زاده، المیرا، « ضوابط تعیین دیه اشخاص واجد زندگی نباتی»، حقوق پزشکی، س ۶، ش ۲۱، ۱۳۹۱.
- فاضل طباطبایی لنکرانی، محمد، التعليقات علی العروة الوثقی، ج ۲، چ ۱، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، ۱۴۲۲.
- قنواتی، جلیل، مطالعه تطبیقی ایجاب و قبول، چ ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۳.
- کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، ج ۱، چ ۱۳، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۵.
- کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، ج ۵، چ ۹، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۵.
- گرگی، ابوالقاسم، «سخنی کوتاه در حقوق بیماران، مجروحان و معلولان از نظر اسلام»، فصلنامه پژوهشی مجد، س ۲، شماره ۵ و ۶، ۱۳۸۷.
- گودرزی، فرامرز؛ کیانی، مهرزاد، پزشکی قانونی برای دانشجویان حقوق، چ ۴، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۶.
- گودرزی، فرامرز؛ کیانی، مهرزاد، اصول طب قانونی مسمومیت ها، چ ۱، تهران: نشر روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۰.
- محقق حلی، نجم الدین، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۲، چ ۲، تهران: استقلال، ۱۴۰۹.
- محقق داماد، سید مصطفی، بررسی فقهی حقوق خانواده، ج ۲، چ ۱۹، تهران: نشر علوم اسلامی، ۱۳۹۷.
- محقق سبزواری، کفایه الاحکام، ج ۱، قم: موسسه النشر الاسلامیه، بی تا.
- مصطفوی، محمد کاظم، دروس فی فقه المعاملات، چ ۲، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۳۹۰.
- مقدس اردبیلی، الشیخ احمد بن محمد، مجمع الفائده البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، ج ۹، قم: موسسه النشر الاسلامی، بی تا.
- مکارم شیرازی، ناصر، انوار الفقاهه، ج ۱، چ ۱، قم: مدرسه الامام علی ابن ابی طالب، ۱۴۲۵.

- موسوی خمینی، روح الله، *تحریر الوسیله*، جلد ۱، چ ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمينی، ۱۳۹۲ .
- موسوی خمینی، روح الله، *تحریر الوسیله*، جلد ۲، چ ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمينی، ۱۳۹۲ .
- نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، جلد ۲۱، چ ۷، بیروت: دار إحياء التراث العرب، ۱۳۶۲ .
- نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، جلد ۲۲، چ ۷، بیروت: دار إحياء التراث العرب، ۱۳۶۲ .
- نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، جلد ۲۷، چ ۷، بیروت: دار إحياء التراث العرب، ۱۳۶۲ .
- نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، جلد ۲۹، چ ۷، بیروت: دار إحياء التراث العرب، ۱۳۶۲ .
- نراقی، احمدین محمد مهدی، *مستند الشیعه فی احکام الشریعه*، ج ۱۴، مشهد: موسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، ۱۴۱۵ .

#### Abstract:

Undoubtedly, the occurrence of a coma makes person in coma face many legal issues; However, the civil law is limited to only one article regarding this issue and has left many issues unanswered, so some issues related to coma are solved with the help of issues related to stones. Because coma is one of the problems of today's turbulent world; Therefore, discussion in this field is necessary. The purpose of writing this research is to criticize and examine different viewpoints and to accurately distinguish the category of coma from stone and to determine the status of legal actions person in com. Based on the findings of this article, which is written in a descriptive and analytical method, despite the similarity that coma has with stone, it has nothing to do with the category of incompetence; Why is the invalidity of person in coma's transactions due to the lack of intent, unlike incapables, whose transactions are invalid due to lack of capacity, and for this reason, the civil law, despite being in the position of expression, did not include coma from the cases of dissolution of contracts. In the coma of person in coma, he does not lose his authority, and therefore, he is not placed under another's wilayat, nor does his wilayat fall in relation to his owner.